

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و لو اشترى عن زيد بشيء في ذمته فضولاً و لم يجز، فأجاز عمرو، لم يصحّ عن أحدهما».

مروری بر جلسه گذشته

مرحوم صاحب مقابیس اشتراط تعیین مالکین را مطرح کردند در جایی که عین کلی فی الذمه باشد بلا اشکال تعیین واجب است و اگر کلی فی المعین باشد سه احتمال دادند که احتمال سوم را پذیرفتند.

اشکال مرحوم شیخ به صاحب مقابیس

مرحوم شیخ در پاسخ می‌فرمایند:

ما به دنبال شروط عقد بودیم آنهم شروطی که در صحت عقد دخیل هستند مانند بلوغ نه شروطی که محقق عنوان بیع است، این شرط در اصل نقل و انتقال و کلیه عقود است که قوام آنها به تعیین است. در مثل بیع مال از ملک کسی خارج و به ملک دیگری داخل می‌شود و اگر معین نباشند عنوان بیع محقق نیست. لذا تعیین جزء شرایط عقد نیست. رد فرض معین در خارج نیاز به این شرط نیست بایع و مشتری و جنس هر یک مشخص هستند که در مقام بیع و معامله حاضر شده اند.

در فرض کلی در ذمه نیز تعیین لازم نیست. چون تا زمانی که کلی در ذمه تعیین پیدا نکند مالیت ندارد تا مورد معامله واقع شود. یک من گندم به صورت کلی مال نیست وقتی اضافه می‌شود به ذمه معین مالیت پیدا می‌کند. این معنایش اشتراط نیست بلکه لازمه معامله انتقال جنسی است که مال باشد و تا زمانی که تعیین پیدا نکرده است مال بر او صدق نمی‌کند.

توضیح عبارت

«و لو اشترى عن زيد»، این تتمه کلام مقابیس باقی ماند، «و لو اشترى عن زيد بشيء في ذمته»، اگر چیزی را بخرد برای زيد یعنی لزید یک چیزی را بخرد برای زيد در ذمه خودش «فضولاً» برای زيد بخرد ثمن را در ذمه خودش قرار دهد فضولاً این فی ذمه دو احتمال در آن هست هر دو درست است یکی فی ذمه البایع آنی که فی ذمه مشتری آنی که الان می‌خرد.

زيد می‌آید کتاب امر را برای بکر می‌خرد؛ اما پولش را در ذمه خودش قرار می‌دهد. این یک احتمال است، احتمال دوم فی ذمه

ضمیر به زید بازگردد کتاب بکر را برای زید می‌خرد به ذمه زید، کتاب دیگری را برای زید در ذمه زید، آن وقت فرض مسئله این است که این معامله در هر دو صورت عنوان فضولی را دارد. اینکه انسان بپاید مالی را برای دیگری بخرد این فضولی است.

اگر دیگری آمد اجازه داد که معامله تصحیح می‌شود، فرض این است که زیدی که کتاب برای او خریداری شده است، اجازه نکرده است. می‌رویم سراغ شخص دیگری می‌گوییم تو کتاب را می‌خواهی و آن اجازه بکند و بگوید حال که زید اجازه نکرد من اجازه می‌دهم معامله برای من واقع بشود. صاحب مقابیس فرموده معامله برای هیچ کدام واقع نمی‌شود. چون به قصد او این مال را نخریده بوده است.

«والشراء عن زید» یعنی «لزید بشی فی ذمته»، فی ذمته زید این یک احتمال است یک چیزی را برای زید می‌خرد و پولش گردن زید فضول و زید اجازه کرد، اما امر آمد اجازه کرد «فأجاز عمرو، لم یصحَّ عن أحدهما»، این واو اضافی است و این معامله از هیچ کدام واقع نمی‌شود. شاید ضمیر فی ذمته به زید برگردد، اولی به خود بایع و مشتری بزنیم.

«و قسَّ علی ما ذکر حال ما یرد هذا الباب»، قیاس کن بر آنچه ما ذکر کردیم حال آنچه وارد می‌شود از این باب «ولا فرق علی الأوسط فی الأحكام المذكورة»، بنا بر قول اوسط که در آنجایی که عوضین معینین یا در حکم معینه است نیازی به تعیین ندارد «لا فرق» در احکام مذکوره «بین النیة المخالفة»، و نیت کند مال داخل در ملک دیگری بشود «و التسمیة»، یعنی تلفظ به مخالف است.

تسمیه یعنی تلفظ کند به جایی اینکه بگوید: این دو مال مالکش معین است و بگوید: این مال از ملک آن خارج بشود و داخل ملک کس دیگری بشود که مال آن خارج نشود و نیت مخالفت بکند. «و یفرق بینهما علی الآخر»، بین آنجایی که نیت مخالفت می‌کند و آنجایی که نیت مخالفت نمی‌کند و همچنین بین آنجایی که تلفظ به مخالفت می‌کند و یا تلفظ نمی‌کند روی قول اخیر که تفصیل در مسئله بود فرق است.

بنا بر قول اوسط تعیین مطلقاً لازم نیست. حال که تعیین لازم نشد اینجا این عوض داخل در ملک کسی می‌شود که معوض از ملک او خارج شده است و حال بگویم عوض معین داخل در ملک شخص ثالث بشود و معوض به ملک دیگری خارج شود و می‌فرماید اینجا نیت مخالفت بکند فرقی نمی‌کند و طبق قانون معاوضه انجام می‌شود.

«و یبطل الجمیع» بنا بر اول جمیع فروعی که تا اینجا بیان کردیم، «وعن مال نفسه ان الغیر» مال خودش را برای غیر بفروشد باغ مال الغیر لنفسه مال غیر را برای خودش بفروشد چه مال خودش را برای غیر و یا مال غیر را برای خودش و همچنین فروعاتی که گفتیم بنا بر قول اوسط که درست بود. بنا بر قول اخیر، باید فرق می‌گذاشتیم و بنا بر قول اول بیطل «و یبطل الجمیع» بنا بر «قول الاول». «انتها کلام» صاحب مقابیس بود.

در آن صورت دوم که باع مال زید ان امر، که مال زید را بیاید به امر بفروشد، دیروز اینطور معنا کردیم ولو باع مال عن عمرو یعنی امر مشتری است و مال زید را می‌فروشد و اینجا مرحوم شیخ فرمود: اگر وکیل از طرف زید است معامله صحیح است و اگر وکیل از طرف زید نباشد وقف علی اجازه، آن وقت باید روی فرع دوم بطلان را نه به معنای بطلان مطلق معنا کنیم، «بیطل» نسبت به فرع دوم یعنی بیطل در صورتی که زید اجازه ندهد و قید اینطوری بزنیم.

این تحقیقی که شیخ دارد و فهم مراد شیخ در اینجا مشکل است که توضیحی که در خارج مطلب دادیم روشن کرده است مسئله را، «اقول مقتضی المعاوضة و المبادلة» به ملک معادل مقتضای حقیقت معاوضه این است که هر کدام از عوضین در ملک مالک ملکیه مالک عوض آخر «و الا» اگر این چنین نباشد «لم یکن کلّ منهما عوضاً و بدلاً» هیچ کدام عوض نیست «و علی

هذا» بنا بر این بیان «فالقصد إلي العوض و تعيينه يغني عن تعيين المالك»، قصد عوض و تعيين عوض بی نیاز می‌کند از تعیین مالک این و تعيينه «اما بالخارج و اما بالاضافة الى ذمته معينه». (ادامه صوت مفهوم نبود).

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ